

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## خلاصه جلسه گذشته

موارد استثناء شده از عدم حجیت اصل مثبت را بیان می کردیم و بحث به استثنای دوم مرحوم آخوند در کفایه رسید. یعنی مرحوم آخوند مورد دیگری را غیر از آن مورد مرحوم شیخ بیان می کنند که در این مورد می فرمایند اصل مثبت معتبر است. عبارت آخوند را دیروز اشاره کردیم و عرض کردیم بین محشین اختلاف است که آیا مرحوم آخوند دو مورد دیگر را استثناء می کند که با آن مورد شیخ، مجموعاً سه مورد می شود، یا اینکه یک مورد را به استثنای مرحوم شیخ اضافه می کند.

مرحوم اصفهانی و لعلّ به تبع ایشان مرحوم آقای بروجردی در حاشیه‌ی کفایه و صاحب عنایة الاصول و همچنین از کلمات مرحوم آقای خوئی استفاده می شود که مرحوم آخوند دو مورد دیگر را دارند استثناء می کنند؛ یعنی این چهار بزرگوار (مرحوم محقق اصفهانی، مرحوم محقق بروجردی، مرحوم محقق خوئی و صاحب عنایت الاصول) می گویند مرحوم آخوند دو مورد دیگر را دارد استثناء می کند. البته این مقداری بود که من دیدم و بعضی از آقایان محبت کردند بعضی از کلمات را به من رساندند. این بزرگواران می گویند: علاوه بر مورد شیخ دو مورد دیگر را استثناء می کند که مجموعاً سه مورد می شود. ما حالا روی این دو مورد بحث را مطرح کنیم.

## موارد استثناء در کلام مرحوم آخوند

می فرماید<sup>[1]</sup> «کما لا یبعد ترتیب ما کان بوساطة ما لا یمکن التفکیک عرفاً بینه و بین المستصحب تنزیلاً کما لا تفکیک بینهما واقعا»، این مورد اول است. ما هم به تبع مرحوم اصفهانی و این اعلام معتقدیم مرحوم آخوند دارد دو مورد را استثناء می کند. مورد اول این است که همانطوری که بین علّت و معلول تفکیکی به حسب واقع و تکوین نیست، اگر دو چیز باشند که عرف بگوید بین اینها تفکیک در مقام تنزیل و تعبّد ممکن نیست، یعنی اگر شارع ما را متعبّد به احدهما کرد حتماً متعبّد به دیگری هم کرده است.

به عبارت دیگر مورد اول در کلام آخوند جایی است که بین دو چیز تفکیک در مقام تعبّد و تنزیل ممکن نباشد. مثالش علّت و معلول است. عرف می گوید همانطوری که بین علّت و معلول تفکیک من حیث الواقع امکان ندارد و نمی شود علت موجود باشد و معلول نباشد، یا بالعکس نمی شود معلول موجود باشد و علت موجود نباشد، عرف می گوید تفکیک در مقام تعبّد هم ممکن نیست. اگر شارع ما را متعبّد به علت کرد «التعبّد بالعلّة مستتبّعٌ للتعبّد بالمعلول».

کبری این است که عرف می‌گوید همانطوری که تفکیک بین علت و معلول به حسب الوجوب و به حسب الواقع ممکن نیست تفکیک بین علت و معلول به حسب تعبد هم ممکن نیست. یعنی لا یمکن که شارع مقدّس ما را متعبد به علت کند اما متعبد به معلول نکند و بالعکس. لا یمکن که ما را متعبد به معلول بکند و متعبد به علت نکند، به این معناست که اگر ما آمدم استصحاب را در علت جاری کردیم آثار معلول را بر علت جاری می‌کنیم و بار می‌کنیم اگر آمدم استصحاب را در معلول جاری کردیم، اگر یک اثری از آثار شرعی‌ی علت باشد بر معلول بار می‌کنیم.

### سؤال: ...؟

پاسخ استاد: شما نمی‌توانید بفرمائید العلة موجودة و المعلول ليس بموجود.

آخوند می‌خواهد بگوید همانطوری که نمی‌شود علت موجود باشد، معلول نباشد و بالعکس، اگر بگوئیم عرف می‌گوید نمی‌شود شارع ما را به یک علتی متعبد کند ولی به معلول متعبد نکند، اگر گفتیم شارع ما را متعبد کرده به عقد نکاح، عقد نکاح هم علت است برای توارث. فرض کنید آن هم معلولش بشود ولو مرحوم آقای خوئی می‌گوید این کلام آخوند اصلاً صغری ندارد.

آخوند می‌فرماید اگر در یک جایی یک علت و معلولی بود، عرف می‌گوید تفکیک به حسب تنزیل لا یمکن، تفکیک به حسب تعبد لا یمکن. یعنی اگر شارع ما را متعبد به علت کرد «التعبد بالعلة مستتبّع للتعبد بالمعلول» عرف عدم تفکیک در مقام تعبد را می‌فهمد. این مورد اول در کلام آخوند که بحث می‌آید در علت و معلول، و عدم تفکیک من حیث التعبد بینهما.

الآن خودمان می‌خواهیم عبارت آخوند را معنا کنیم. «لا یبعد ترتیب ما کان بوساطة ما لا یمکن التفکیک عرفاً بینة و بین المستصحب تنزیلاً» یعنی اگر تفکیک بین آن واسطه و مستصحب در مقام تعبد عرف می‌گوید محال است لا یمکن، یعنی لا یمکن عرفی است. عرف می‌گوید اگر شارع ما را متعبد به علت کرد «التعبد بالعلة مستتبّع للتعبد بالمعلول» و بالعکس، «کما لا تفکیک بینهما واقعاً» همانطوری که تفکیک واقعاً بینشان امکان ندارد، بحسب الواقع و بحسب الوجود بین العلة و المعلول تفکیک امکان ندارد. این مورد اول است.

عمده عبارت دوم است؛ «أو بوساطة ما لأجل وضوح لزومه له أو ملازمته معه بمثابة عد أثره أثراً لهما» یک نکته‌ای در کلام مرحوم حاج شیخ محمد حسین حلی هست. ایشان معاصر با مرحوم آقای خوئی بوده برخی از محققین ایشان را اقوای از مرحوم آقای خوئی می‌دانند. دوازده جلد اصول ایشان چاپ شده است. عنایت الاصول این حرف را دارد جلد 5 صفحه 172 ایشان می‌گوید این کلمه‌ی به مثابه که اینجا آمده از ظاهر من طغیان القلم است و حق هم با ایشان است. دور این کلمه‌ی به مثابه را خط بکشید، اینطوری باید خواند: «أو بوساطة ما» یعنی به واسطه‌ی واسطه‌ی، «لأجل وضوح لزومه له أو ملازمته معه عدّ أثره أثراً لهما» می‌گوید یک واسطه‌ای است، این واسطه رابطه‌اش با مستصحب علت و معلول نیست که بگوئیم تفکیک امکان ندارد.

اما این واسطه با ذو الواسطه، واسطه با مستصحب، «لأجل وضوح لزومه له» لزومش برای او واضح است یعنی لازم بین بالمعنی الاخص است. «أو ملازمته معه» هر دو معلول برای یک علت دیگری هستند. ملازمه بین خودشان علت و معلول نیست اما هر دو اگر معلول برای علت ثالثه باشند این دو تا با هم ملازمه پیدا می‌کنند. حالا می‌فرماید یا لأجل وضوح لزوم واسطه برای ذو الواسطه، یا ملازمه‌ی واسطه برای ذو الواسطه عدّ أثره أثراً لهما. اثر هر کدام هر دیگری است اثر واسطه اثر هر دو است.

«فإن عدم ترتیب مثل هذا الأثر علیه یكون نقضا لیقینه بالشك أيضاً» اگر در اینجا این اثر را برای ذو الواسطه بار نکنیم، ما در خود واسطه نقض یقین به شک کردیم، اگر اثر واسطه را برای ذو الواسطه بار نکنیم در خود واسطه که استصحاب جاری شده نقض یقین به شک می‌شود.

«بحسب ما يفهم من النهي عن نقضه عرفاً فافهم» اولاً آخوند دارد دو مورد را می‌گوید. مورد اول اینکه «لا يمكن التفكيك بحسب التعبد». مورد دوم می‌گوید این شدت لزوم و ملازمه سبب می‌شود که ما اثر واسطه را برای ذو الواسطه قرار بدهیم. مثالی که برای مورد دوم خود مرحوم آخوند در حاشیه زده مثال متضایفین است. شما بین ابوت و بنوت، فوقیت و تحتیت که ملازمه وجود دارد تضایف بین آنها وجود دارد. نمی‌شود یک چیزی اثر برای ابوت باشد و برای بنوت نباشد یا بالعکس.

آخوند می‌خواهد بفرماید در مورد اول ما کاری نداریم به اینکه اثر این واسطه اثر هر دو است، و اگر گفتیم اثر برای ذو الواسطه نشود نقض یقین به شک است. مرحوم آخوند اصلاً کاری به این ندارد. این «عدّ اثره اثرأ لهما فإنّ عدم ترتیب مثل هذا الاثر» فقط مربوط به مورد دوم است، در مورد اول عرف می‌گوید اصلاً لا يمكن که شارع ما را به این متعبد کند و به او نکند! تلازم در مقام تعبد، شارع قائل است مثل اینکه فرض کنید بگوئیم در سفر نمی‌توانیم بگوئیم شارع ما را متعبد به قصر نماز کند اما متعبد به مسئله‌ی بطلان روزه نکند. اگر نماز قصر است روزه هم باطل است.

البته آنجا عدم تفکیک بین التعبدین را از دلیل خارجی فهمیدیم اما در ما نحن فیه به چه دلیل می‌گوئیم تفکیک در تعبد به ملاک قانون علّت و معلول نمی‌شود. در مورد دوم می‌گوئیم اثر واسطه اثر هر دو است در متضایفین، به چه ملاک؟ به ملاک اینکه عرف می‌گوید اثر این اثر اوست، اگر این را بر او بار نکنید در حقیقت در همین هم شما نقض یقین به شک کردید.

ما یک مقدار اضافه‌ی بر مرحوم اصفهانی و مرحوم آقای بروجردی و ... هم داریم اینجا. در اصل اینکه آخوند دو تا استثنا می‌کند به حسب ظاهر تردیدی نیست این یک. این دو تا استثنا دو تا دلیل دارد یا یک دلیل؟

## کلام مرحوم مشکینی

مرحوم مشکینی فرموده چون ایشان یک دلیل آورده پس باید یک استثنا کرده باشد، نه. دو تا دلیل دارد و این خیلی واضح هم هست. در اولی که «لا يمكن التفكيك» در مقام تعبد دلیلش چیست؟ قانون علیت. یعنی عرف می‌گوید همانطوری که علیت سبب می‌شود تفکیک بحسب الوجود نباشد عرف بگوید تفکیک به حسب تعبد هم نمی‌شود، کاری نداریم به اینکه این نقض یقین به شک و اینها می‌شود. عرف می‌گوید بین این دو تعبد ملازمه وجود دارد اگر شارع ما را به این متعبد کرده به دیگری هم متعبد کرده، کاری به نقض یقین به شک ندارد. مسئله‌ی صدق نقض یقین به شک که مرحوم آخوند می‌آورد در دومی است.

اگر شما در متضایفین اثر یکی را بر دیگری مترتب نکردید نقض یقین به شک کردید، خیلی راحت و روشن است. این توضیحی که به نظر ما برای عبارت مرحوم آخوند است.

حرف مرحوم مشکینی می‌فرماید این «أو بوساطة ما» اضافه است. عبارت هم این است که می‌فرماید «كما لا یبعد ترتیب ما کان بوساطة ما لا يمكن التفكيك عرفاً بینة و بین المستصحب تنزیلاً كما لا تفکیک بینهما واقعاً لأجل وضوح لزومه له» این «لأجل تعلیل» برای «لا يمكن التفكيك عرفاً» است نه تعلیل برای «لا تفکیک بینهما»، این «أو بوساطة ما» را کنار بگذاریم «لأجل تعلیل» برای «لا يمكن التفكيك عرفاً» است البته هم روی نظر اول و هم روی نظر دوم کلمه‌ی به مثابه اضافه است.

بعد مرحوم مشکینی می‌گوید این «لأجل وضوح لزومه له» یا «ملازمته معه لیساً مغایرین مع ما لا يمكن التفكيك بل عدم امکان التفکیک ناش من الامرین» ما اشکالمان به مرحوم مشکینی این است که یعنی چه؟ در بالا مرحوم آخوند می‌گوید «لا يمكن التفکیک لأجل قانون العلیة» در اینجا می‌گوید لزوم یا ملازمه هست «بحیث عدّ اثره اثرأ لهما» چطور بگوئیم این و تا علّت برای آن لا يمكن التفکیک است.

مرحوم مشکینی سه تا شاهد می‌آورد (1) می‌گوید و یشهد له کلامه فی الحاشیه، مرحوم آخوند در حاشیه مثال متضایفین زده ولی بگوئیم لعلّ مثال برای فرض اول پیدا نکرده و برای فرض دوم مثال متضایفین زده، این اشکالی ندارد. (2) آخوند می‌گوید یک جایی هست بین مستصحب و واسطه، علیّت و معلولیت نیست، یک. تعبد در یکی مستلزم در دیگری نیست، اما اثر یکی را عرف اثر دیگری می‌داند. عدم تفکیک در تعبد یک چیز است اینکه عرف اثر یکی را اثر دیگری بدانند چیز دیگری است، اصلاً کار به تعبد ندارد می‌گوید این اثر، اثر آن هم هست.

حالا اگر شارع آمد این را متعبد به این کرد، این اثر اثر آن هم هست، نمی‌گوید تعبد به این مستلزم یک تعبد دیگری است باز به عبارت دیگری که از خود اصفهانی استفاده می‌شود، در اولی دو تا تعبد داریم. عرف می‌گوید بین این دو تعبد تلازم وجود دارد و لا یمكن التفکیک، اما در دومی یک تعبد داریم، منتهی می‌گوید با این یک تعبد دیگر نیاز ندارد به تعبد دوم، می‌گوید آن اثر این است و در واقع اثر آن هم هست، با یک تعبد اثر را برای دو چیز بار می‌کنیم، این آن چیزی است که ما می‌فهمیم از عبارت آخوند. خیلی هم دقت کردم که ببینیم چه می‌شود فهمید.

حالا مرحوم مشکینی می‌گوید شاهد اول ما حاشیه‌ی آخوند است. می‌گوئیم یک مثال برای دومی زده، می‌گوید شاهد دوم قوله فی آخر العبارة إلا فیما عدّ أثر الواسطه آن را هم که جواب دادیم، اتفاقاً این إلا فیما عدّ أثر الواسطه در عبارت دیگری است که آخوند بعداً می‌گوید، آن را هم جواب دادیم، بعد می‌فرماید و تصریحه فی اثناء الدرس، این چیزی است که نمی‌شود آدم بفهمد که مراد چه بوده. ما باشیم و ظاهر عبارت آخوند؛ ظاهر عبارت همین است که توضیح دادیم.

مراد آخوند این است که ما دو مورد دیگر داریم اصل مثبت حجّیت دارد، (1) اگر استصحاب را در علّت جاری کردیم آخوند می‌گوید اثر معلول را بر همین علت بار کن، خیلی صاف و روشن دارم عرض می‌کنم. می‌گوئیم مثبت می‌شود، اگر استصحاب را در علّت جاری کنیم بخواهیم اثر معلول را بر این علّت بار کنیم مثبت می‌شود و می‌فرماید مانعی ندارد. چون عرفاً تعبد به علت مستلزم تعبد به معلول است. (2) در آنجایی که علت و معلولیت در کار نیست اما آن واسطه اینقدر وضوح لزوم برای مستصحب دارد که عرف می‌گوید اثر واسطه اثر ذو الواسطه است، اگر ما متعبد و استصحاب را در این ذو الواسطه یعنی در مستصحب جاری کردیم عرف می‌گوید این اثر واسطه را بر همان مستصحب بار کن. چون اثر الواسطه اثر برای ذو الواسطه است لشدّة لزوم بین واسطه و ذو الواسطه، ولو علیّت در کار نیست. اینجا دیگر دو تعبد هم در کار نیست، تلازم بین تعبدین هم نیست، می‌گوید این اثر هر دو است، این دو موردی که مرحوم آخوند استثنا کرده است. حالا آیا اینها درست است یا نه؟ ما امروز فقط کلام آخوند را توضیح دادیم که لازم بود.

کلام مرحوم اصفهانی را مطالعه کنید، ایشان به هر دو اشکال کرده، این یک. مرحوم آقای خوئی می‌گوید کبرای کلام شما قبول است اما صغرا ندارد. مرحوم حلی در این کتاب اصول الفقّهش یک اشکال خوب و لطیفی کرده بر مرحوم آخوند، این سه مطلب را می‌گوئیم. حالا مرحوم آقای بروجردی ظاهراً کلام مرحوم آخوند را پذیرفته و باید ببینیم در کتاب نهاية الاصول یا در حاشیه بر کفایه ایشان هم اشکالی فرمودند یا نه.

## وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ کما لا یبعد ترتیب ما کان بوساطة ما لا یمكن التفکیک عرفاً بینة و بین المستصحب تنزیلاً کما لا تفکیک بینهما واقعا أو بوساطة ما لأجل وضوح لزومه له أو ملازمته معه بمثابة عدّ أثره لهما فإن عدم ترتیب مثل هذا الأثر علیه یكون نقضاً لیقینه بالشک أيضاً بحسب ما یفهم من النهی عن نقضه عرفاً فافهم.

ثم لا یخفی وضوح الفرق بین الاستصحاب و سائر الأصول التعبدية و بین الطرق و الأمارات فإن الطریق و الأمانة حیث إنه کما

يحكي عن المؤدى و يشير إليه كذا يحكي عن أطرافه من ملزومه و لوازمه و ملازماته و يشير إليها كان مقتضى إطلاق دليل اعتبارها لزوم تصديقها في حكايتها و قضيته حجية المثبت منها كما لا يخفى بخلاف مثل دليل الاستصحاب فإنه لا بد من الاقتصار مما فيه من الدلالة على التعبد بثبوتة و لا دلالة له إلا على التعبد بثبوت المشكوك بلحاظ أثره حسب ما عرفت فلا دلالة له على اعتبار المثبت منه ك سائر الأصول التعبدية إلا فيما عد أثر الواسطة أثرا له لخفائها أو لشدة وضوحها و جلائها حسب ما حققناه. (كفاية الأصول، ص: 416)